یادداشتی بر «چه رؤیاهایی که می آیند» (تصویری زیبا و امیدوار کننده از آخرت (3

به نظر می آید سینمای دینی امروز جهان دیگر از آن اوج خود در سال های دهه 40، 50، 60 میلادی و آثار سینماگرانی همچون کارل تئودوردرایر، روبر برسون و برگمان کاملا فاصله گرفته است. سینمایی که در فرم و محتوا وجهه ای دینی با تفکّرات و اندیشه های متعالی انسانی یافته بود تا جایی که پل شرایدر منتقد، نویسنده و فیلمنامه نویس معروف آمریکایی سبک «استعلایی» را در مورد این سینما بکار می برد. اگر امروز از فیلم هایی همچون شکست امواج (لارس فن تریر)، و شاهراه گمشده (دیوید لینچ) بگذریم، تقریباً اغلب سینماگرانی که علاقه به موضوعات مذهبی و دینی نشان می دهند بطور سطحی و بر اساس قصّه ها و روایات عامه از مقوله های این چنینی با آن روبرو می شوند. پرداختن به روح و ارواح، فرشتگان، بهشت و دوزخ، روز رستاخیز و ... از جمله سوژه هایی است که همواره دستمایه این دسته از فیلمسازان قرار می گیرد. شاید سرآمد این گروه از فیلم ها روح (جری زوکر) محصول 1990 آمریکا است که ماجرای انسانی است که روحش در این دنیا باقی می ماند تا انتقامش را از قاتل بگیرد.

پس از آن فیلم هایی همچون مایکل (نورا افرون ـ 1997)، شهر فرشتگان (براد سیلبرلینگ ـ 1998) نام من جوبلک است و... .

امّا چه رؤیاهایی که می آیند ساخته «وینست وارد» کارگران استرالیایی الأصل جهشی در همین گونه سینمای دینی محسوب می شود. و این جهش به واسطه استفاده استادانه از رنگ و جلوه های تصویری ویژه کامپیوتری است که در خدمت مضمون دینی فیلم قرار می گیرد.

مردی که دو فرزندش را از دست داده در تصادفی می میرد و به دنیای دیگر می رود دنیایی که مملّو از رنگ ها و جلوه های زیبای طبیعت و بر اساس ساختار نقاشی های همسر آن مرد است که به شدّت عاشق اوست. همسری که دوری از شوهرش را نمی تواند تحمّل کند و برای رسیدن به او خودکشی می کند، امّا همین خودکشی گناهی بزرگ برای او محسوب شده و به میانه دوزخیان روانه اش می کند، مرد برای یافتن همسر گناهکارش به واسطه هایی متوسّل شده تا با نثار عشق خود، او را از عذاب دوزخ نجات بخشد و این تحقق می یابد تا مرد به همراه همسر و دو فرزندش زندگی جاودانه ای را در کنار یکدیگر و در میان همان رنگ ها و جلوه های زیبای طبیعت آغاز نمایند.

«وینست وارد» که پیش از این در ساخت فیلم هایی با موضوعات ماورایی تبحّر خود را نشان داده همچون فیلم ملوان: یک حماسه قرون وسطایی بار دیگر با بهره گیری از زیباترین جلوه های تصویری که تقریباً در تاریخ سینما بی نظیر است، اندیشه خود را به منصه ظهور می رساند.

البته ساختار سینمایی که «وارد» برای کلّ اثرش در نظر گرفته چندان ساختار متفاوتی به نظر نمی رسد. مرگ مرد با کرین رو به بالای دوربین در حالی که زاویه آن عمود بر زمین است نشان داده می شود و ورودش به عالم دیگر در تاریکی صورت می گیرد (به نشانه ناشناخته بودن و همان به تعبیر ما هول قیامت) اوّلین واسطه فردی است که او را با عالم آخرت آشنا می کند (کوبا کودینگ جونیور) و دوّمین واسطه (ماکس فن سیدو) موقعیت او و زنش را که باید در میان گناهکاران مخلّد بماند را برایش تشریح می کند.

گشت و گذار مرد (رابین ویلیامز) در میان بهشت موعود همراه با جلوه های زیبایی است. آدم هایی که پرواز می کنند و چشم اندازهای بدیع و زیبا. قوّت این زیبایی به قوّت تصویر دهشتناکی که «وینست وارد» از دروازه جهنم تصویر می کند. گناهکارانی که تا سر در لجن فرو رفته اند و فریاد کمک خواهی شان بر آسمان است. مرد برای رسیدن به همسرش مجبور است پا بر سر این گناهکاران بگذارد و به دیدار همسرش در سردابه ای تاریک برود که در آنجا انتظار محاکمه ابدی اش را می کشد.

امّا زن به واسطه عشق بی حدّ و حصر همسرش بخشوده می شود، زیرا گناه او اساساً به دلیل عشق بوده است. این طرح جدید در مسائل دینی است. که تا چه حدّ با تفکّرات و ارزش های اصیل الهی می خواند جای بحث دارد و بر عهده متفکّرین و کارشناسان مسائل دینی است که به آن پاسخ دهند. امّا تا آنجا که به «سینما» مربوط می شود، «وینست وارد» تصویر زیبا، جذاب و امیدبخشی از عالم آخرت به انسان عاصی و گناهکار امروز ارائه می دهد.